

جرم در خانواده ما ارثی است



عکس تأییدی است

بارها دستگیر شده اما هربار بعد از آزادی روز از نو و روزی از نو، دوباره سمت سرقت می‌رود و غیر از این کار دیگری بلد نیست. آخرین بار هم با پنج نفر از بستگانش، باند سرقتی را تشکیل دادند و بعد از ۱۳ سرقت دستگیر شدند. گرد پیری روی چهره و موهایش نشسته اما مانند جوانی اش سرقت می‌کند. این هفته رودرو روی این سارق حرفه‌ای نشستیم و او از شگرد سرقت‌شان گفت.

۴ این تجهیزات را از کجا آوردید؟

پیدا کردن لباس پلیس که کاری ندارد، بیسیم‌ها تقلبی بود و رادیویی بود که صدایی شبیه بی‌سیم بخش می‌کرد.

۴ شگردتان چطور بود؟

با خودروی پژو پارس و پژو ۴۰۵ در شهر پرسه می‌زدیم و در محل‌های خلوت با دیدن افرادی که حس می‌کردیم وضعیت خوب است، سراغش می‌رفتیم. خودمان را مامور مبارزه با مواد مخدر معرفی کرده و ادعا می‌کردیم گزارش شده شما مواد مخدر توزیع می‌کنید، او دچار وحشت شده و انکار می‌کرد. ما هم برای این که ادعایش ثابت شود، از او می‌خواستیم محتویات جیبش را خالی کند. اگر پول نقد و گوشی تلفن همراه خوبی همراه داشت، آنها را داخل پاکتی گذاشته و می‌گفتیم باید تماس‌ها، پیام‌ها و رد پول‌ها را بررسی کنیم. فردا به اداره پلیس بیا و اگر بی‌گناهی‌ات ثابت شد، وسایلت را بگیر.

۴ واگر پول نقد همراه نداشت؟

کسی که پول نقد کمی همراه دارد، مطمئن باشید در حساب بانکی اش پول نقد زیادی دارد. به همین دلیل کارت بانکی و رمز آن را می‌گرفتیم تا گردش حسابش را چک کنیم و بعد با موجودی حسابش، طلا و ارز می‌خریدیم.

۴ طعمه‌ها شک نمی‌کردند؟

اگر طعمه‌ای شک می‌کرد یا کارت شناسایی می‌خواست، از او سرقت نمی‌کردیم و این‌طور او هم بیگانه نمی‌شد.

۴ گوشی‌های سرقتی را چه می‌کردید؟

به یک مالخر می‌فروختیم. هر گوشی را بین سه تا پنج میلیون تومان می‌فروختیم.

۴ از هر سرقت چقدر گیرتان می‌آمد؟

متفاوت بود. بین پنج تا ۲۰ میلیون تومان.

۴ چطور دستگیر شدید؟

یک بار کارت را به پسر دادم تا با آن دلار بخرد. اشتباه کرد و با کارت بانکی سرقتی بنزین زد. ماموران هم متوجه شدند و با بررسی فیلم دوربین‌های مدار بسته آنجا پسر را شناسایی کرده و دستگیرش کردند. با اعتراف او بقیه اعضای باند دستگیر شدند.

۴ سابقه داری؟

این قدر سابقه دارم که تعدادش از دستم در رفته.

۴ به چه اتهامی؟

اوایل کف زنی می‌کردم اما مدتی است کار و کاسبی در این حوزه خراب شده و سراغ سرقت در پوشش مامور قلابی رفتم.

۴ چرا کف زنی دیگر سود ندارد؟

چون کسی پول نقد همراه ندارد. همه پول‌های‌شان را داخل کارت بانکی‌شان نگه می‌دارند. در نهایت هم کسی یک دسته اسکناس داشته باشد می‌توانی ۱۰۰ هزار تومان کف بزنی. الان ۱۰۰ هزار تومان دیگر ارزشی ندارد.

۴ چند بار دستگیر شدی؟

سه بار در خارج از کشور و داخل کشور هم یادم نیست.

۴ پس مجرم بین‌المللی هستی؟

این برای خیلی سال‌ها پیش است. کار و کاسبی‌مان در کشورهای شرق آسیا خوب بود اما کم‌کم تابلو شدیم و اجازه ورود به این کشور را به ما نمی‌دادند.

۴ تو هم سراغ سرقت در پوشش مامور رفتی؟

بله. در این جرم هم تبحر داریم و می‌شد پول خوبی به دست آورد.

۴ چطور با اعضای باند آشنا شدی؟

ما فامیل هستیم. یکی از اعضای باند، پسر است.

تو که تجربه زندان داری، چطور راضی شدی پسر تو به سمت خلاف بیاید؟

همان‌طور که پدرم راضی شد من سمت خلاف بروم! در طایفه ما اغلب مردان و حتی برخی زنان دزد هستند. فقط کمی در روش سرقت فرق داریم. کاری غیر از دزدی بلد نیستیم و از بچگی روش‌های دزدی را آموزش می‌بینیم. جرم به صورت ارثی در خانواده ما منتقل می‌شود.

خب برویم سراغ سرقت‌های‌تان. چطور طعمه‌ها به شما اعتماد می‌کردند؟

کافی است لباس پلیس بپوشید و اسلحه و دستبند داشته باشید. کمی هم روان‌شناسی بلد باشید تا در شکار طعمه موفق شوید. ما همه اینها را داشتیم و موفق بودیم.

چطور ماموران قلابی را شناسایی کنیم؟

می‌شوند براساس قوانین و مقررات دستورالعمل نیروی انتظامی، تمامی ماموران پلیس چه با لباس خدمت و چه لباس شخصی مکلف به ارائه نشان و کارت شناسایی خود هستند. بدون احراز هویت، در منازل و خودروهای‌تان را روی فردی که خود را مامور انتظامی معرفی می‌کند باز نکنید و اجازه ندهید هر کسی به حریم شخصی شما وارد شود. ماموران نیروی انتظامی برای ورود به منزل باید حکم قضایی ارائه دهند.

چنانچه افرادی که خود را مامور سازمان‌های نظامی یا انتظامی معرفی می‌کنند و تقاضای بازرسی بدنی از شما یا منزل‌تان را دارند حتماً از مامور بودن آنها مطمئن شوید و به صرف داشتن تجهیزات پلیسی که چه‌بسا قلابی است، فریب نخورید؛ سارقان مأمور نما به دلیل تجربه مجرمانه و با استفاده از تجهیزات قلابی از سهل‌انگاری، غفلت و عدم مهارت شهروندان در تشخیص مأموران واقعی از افراد متقلب سوءاستفاده کرده و مرتکب سرقت

پاورقی

تشر

۲ | ویژه‌نامه حوادث | روزنامه جام‌جم

چهارشنبه ۳۱ خرداد ۱۴۰۲ | شماره ۱۰۲۰

غوغا

قسمت سوم

محمد غمخوار
سر دبیر تپش

زن قندشکن را به ستم

گرفت و گفت با همین

بکن. کلنگ نداریم. وقت هم ندارم برم بخرم.

با اگر قندشکن را گرفتیم و به سمت نقطه‌ای رفتیم که زن چند دقیقه قبل به آن اشاره کرده بود. کف زیرزمین سیمانی بود و با همان قندشکن و بیل هم می‌شد چاله حفر کرد اما نمی‌شد دستور بده که زود باش.

زن و مرد از زیرزمین بیرون رفتند و صدای برخورد قندشکن به زمین که هربار تکه‌ای از آن را جدا می‌کرد در طاق ضربی آنجا پیچید و از پنجره راهی برای بیرون رفتن پیدا کرد. فکر کنم بیست تا ضربه زده و یک لایه سیمانی را زیر ضربه‌ها خرد کرده بودم. بلند شدم انگشتانم را دور دسته بیل گره زده و خاک را کناری ریختم. هرچه عمق چاله بیشتر می‌شد، تله خاک گوشه انبار خودش را یک قدم به سقف نزدیک می‌کرد.

یک ساعتی کار کردم اما از آن زن و مرد خبری نشد. گوشه زیرزمین به دیوار تکیه دادم و همان‌جا نشستم ناگهان فکری در مغزم پیچید و مثل برق گرفته‌ها از جا پریدم.

«تکنه راست گفتن و می‌خوان منو همین جا چال کنند؟ شاید از معتادها کینه دارن و می‌خوان این‌طوری انتقام بگیرن.

آره همین‌طوره. و گرنه چرا باید من چارن استخون و یک ملاقه خون رو واسه کار بیاره اینجا؟»

تصمیم گرفتم آرام و بی‌صدا از آنجا بیرون بزنم. به حیاط که آمدم صدای دعوای آنها را از داخل شنیدم. _ تو گفستی برشته بکشیمش. منم همین کارو کردم. زن این را گفت و با حالتی ملتئم‌ساده ادامه داد. «سینا من همه این کارها رو کردم تا با خیال راحت کنارت باشم. الان وقت جا زدن نیست و باید کنارم باشی. مطمئن باش روزهای خوبی در انتظار مونه.»

من منتظر نماندم ببینم سینا چه جوابی می‌دهد. پاورچین به سمت در رفتم. مقابل در رنگ و رو رفته رسیدم که تازه متوجه شدم کیسه ضایعات را برنداشتم. نگاهی به اطراف انداختم و کنار دیوار پیدایش کردم. خودم آنجا گذاشته بودم. یک ساعت بعد بوی پول به دماغم خورده بود و می‌خواستیم کیسه را در سطل زباله سرکوبه بیندازم.

نفس عمیقی کشیدم تا وقتی در را باز کردم مثل پرنده‌ای که در جنگل در قفسش را باز کردند، بیرون پریم. زباله را کشیدم اما در باز نشد. زور زدم اما باز نشد. نگاه کردم، در قفل بود و من آنجا گرفتار شده بودم. به در تکیه دادم و چشمانم را به درختان عور و لخت باغ گره زدم. مثل موشی که در تله افتاده و راه فراری ندارد، خودم را تسلیم شکارچی کردم.